

أَعُوذُ بِاللّٰهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمين و الصّلاه و السّلام على سيّدنا و نبينا محمد

إِنَّمَا سَمَّيْتُ فَاطِمَةَ لِأَنَّ اللَّهَ فَطَمَهَا وَ فَطَمَ مُحَبِّبَهَا وَ شَيْعَهَا عَنِ النَّارِ

اسامی برای ما فقط اسم هستند. البته ما سعی می کنیم اسم های خوب بگذاریم، به نیت اینکه چه بسا این اسم ما را به آن مسمی نزدیک کند. برای فرزندانمان نیز تلاش می کنیم اسامی اهل بیت (ع) را انتخاب کنیم، اسم نیکو بگذاریم، همان گونه که استحباب آن نیز آمده است. این کوشش همه ماست، با این هدف که بلکه ما به آن مسمی برسیم.

اما اسامی اولیای الهی برعکس این معناست؛ چون آنان خود مسمی را دارا هستند، این اسم بر ایشان نهاده شده است. به ویژه در مورد نام حضرت صدیقه طاهره (س)، در روایات و متون دینی ما جایگاه خاصی برای ایشان و نام هایشان ذکر شده است. هر یک از کلماتی که به عنوان نام برای حضرت اختصاص داده شده، روایات شگفت انگیزی در توضیح چرایی آن نام و حقایق نهفته در پس آن دارد؛ حقایقی که در این جهان و آن جهان جریان دارد. از زمان تولد ایشان - و حتی پیش از آن - در متون و نصوص مربوط به اهل بیت (ع)، به ویژه درباره حضرت صدیقه طاهره (س)، انسان می بیند که خلقت این جهانی ایشان، بخشی کوچک از حقیقت وجودی ایشان است. ایشان جلوه ای نورانی دارند، و کلماتی که در وصف اهل بیت (ع) آمده، گاه چنان عظیم است که برخی حتی از میان شیعیان یا علمای معاصر ما این نصوص را انکار می کنند.

برای نمونه، درباره عبارتی چون «نزلونا عن الربوبیه و قولوا فینا ما شئتم»، یعنی فقط ربوبیت را از ما (ائمه (ع)) کنار بگذارید، بقیه چیزها مجاز است، معنایش این است که انوار صالحه و انوار خاصه اهل بیت (ع) همه چیزی که خداوند دارد، ایشان هم دارند، تنها تفاوتشان با پروردگار در این است که هر چه ایشان دارند، از جانب خداست و ناشی از خداوند است؛ در حالی که خداوند، صاحب ذاتی آن کمالات است، و آنان بالعرض.

با این حال، بسیاری از روحانیون، و حتی برخی از بزرگان، این معنا را نمی پذیرند و انکار می کنند و می گویند چنین چیزی ممکن نیست. در حالی که اگر از مفهوم «خلیفه الله» آغاز کنیم، می بینیم که اساساً معنای خلافت همین است. آیه «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً» دقیقاً بر همین دلالت دارد؛ خلیفه یعنی کسی که قائم مقام است. همان گونه که در

فارسی در نظام اداری، واژه «قائم مقام» را به کار می‌بریم، معنای «خلیفه» نیز دقیقاً همین است. خلیفه‌الله که در قرآن آمده، یعنی جانشین خدا در زمین؛ یعنی موجودی که هر چه خدا دارد، او نیز دارد. این معنای آغازین خلافت است و هیچ اشکالی هم ندارد. حتی کسانی چون علامه طباطبایی (ره) قائل هستند که همه انسان‌ها بالفعل دارای این مقام هستند، جز آنکه گرفتار زندگی روزمره، مشغولیت‌ها و مدیریت‌های دنیایی شده‌اند. وقتی انسان در آن جهان از این اشتغالات رها می‌شود، تازه می‌بیند که از آغاز چنین جایگاهی را داشته است. علامه (ره) در *المیزان* بر آیه کریمه تکیه می‌کند و توضیح می‌دهد:

لَقَدْ كُنْتَ فِي غَفْلَةٍ مِّنْ هَذَا فَكَشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَكَ فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ (ق: ۲۲)

که وقتی قیامت برپا می‌شود و پرده‌ها کنار می‌رود، انسان درمی‌یابد که همواره این حقیقت را داشته است. ایشان میان «غفلت» و «جهل» تفاوت می‌گذارد: جهل آن است که انسان چیزی را نمی‌داند و بعداً علمش را به دست می‌آورد؛ اما غفلت یعنی انسان چیزی را می‌داند، ولی حواسش از آن پرت می‌شود. در قیامت، به او گفته می‌شود تو در غفلت بودی، و اکنون پرده از چشمت برداشته شد؛ یعنی همان چیزی که در دنیا به دلیل غفلت نمی‌دید، حالا آشکار شده است. روایات دیگری نیز هم هست از جمله این سخن از پیامبر اکرم (ص) که فرمودند:

«لَوْ لَا تَكْثِيرُ فِي كَلَامِكُمْ وَ تَمَرِجٌ فِي قُلُوبِكُمْ لَرَأَيْتُمْ مَا أَرَى وَ لَسَمِعْتُمْ مَا أَسْمَعُ»

یعنی اگر این پرسه زدن‌های چشم‌های شما و زیاده‌گویی‌هایتان نبود هر آنچه من می‌بینم، شما نیز می‌دیدید، و هر چه من می‌شنوم، شما نیز می‌شنیدید. مقصود از «چشم» و «گوش» در این گونه بیانات، روح انسان است، نه حواس ظاهری. روح، پیش از آنکه گرفتار هوی و هوس شود، درگیر مشغولیت‌های روزمره است، و هوی و هوس در واقع این مشغولیت‌ها را کامل می‌کند. برای رهایی از این وضعیت، انسان باید بازگردد، هوی و هوس‌ها را کنار بگذارد و به زندگی فکری و طبیعی خویش بازگردد. از این منظر، اهل‌بیت (ع) کسانی‌اند که این مقام را به تمام معنا دارا هستند، و در میان آنان، حضرت فاطمه (س) به اوج این مرتبه رسیده‌اند.

هر یک از نام‌های حضرت فاطمه (س)، دری به سوی حقیقتی ژرف و رازی الهی است؛ گویی هر نام، صندوقچه‌ای از اسرار و معارف اسلامی را در خود دارد. بسیاری از این معانی رمزآلودند. حتی در دعاهایی که درباره حضرت آمده، اشاره‌هایی هست؛ از جمله اینکه «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى فَاطِمَةَ وَ آيَهَا وَ بَعْلِهَا وَ بَنِيهَا بَعْدَ مَا أَحَاطَ بِهِ عِلْمُكَ»

«فیها سرّ مستودع»، یعنی رازی نهفته در وجود اوست. همین راز، به نحوی با قبر پنهان حضرت که تا امروز آشکار نشده، پیوند دارد و یک جلوه از آن است. این مطلب برای ما که غالباً با چشم ظاهر می‌نگریم، است و گرنه تمام زندگی حضرت فاطمه (س) آکنده از اسرار است، و بسیاری از نصوص مربوط به ایشان را نمی‌توان به سادگی درک کرد. این است که مثلاً پیامبر (ص) با آن جایگاه و آن ویژگی، درباره حضرت زهرا (س) عباراتی دارد؛ دست‌بوسیدن حضرت، «فداها أبوها» یا «أمّ أبیها». یعنی چگونه می‌شود که پیامبر (ص)، حضرت فاطمه (س) را «مثل مادر» خود می‌داند؟ مادر یک جایگاه ویژه‌ای دارد؛ در یک نظام طبیعی، مادر انگار سمبل تربیت و سمبل رشد و نمو است. یک مادر طبیعی معقول را در نظر بگیرید که وظایفش را درست انجام می‌دهد. نقش او در زندگی یک بچه چیست؟ بچه را به جایگاهی می‌رساند که بدون او امکان ندارد؛ بدون مادر، این جایگاه برای کودک ممکن نیست. از حیث تربیتی، از حیث تکوینی، از حیث رشد عادی، از هر حیث و از تمام ابعاد، مادر یک جایگاه ویژه دارد.

بعد این است که پیامبر درباره حضرت صدیقه (س) می‌فرماید این مثل مادر من است؛ «أمّ أبیها». و همین‌طور جلوه‌های دیگر؛ همه اهل بیت معصوم (ع) بودند و همه جایگاه ویژه‌ای داشته‌اند و معلوم است که این‌ها عصمت دارند و از هر نوع آتشی — نه آتش ظاهری، بلکه آتش اعمال — در این جهان و آن جهان مصون هستند.

اینکه درباره حضرت فاطمه (س) ذکر شده، علی‌القاعده باید یک ویژگی خاصی در این عصمت داشته باشد. دلیلش هم این است که حضرت، گرچه زندگی کوتاهی دارد و زمان حضورش در تاریخ اسلامی کم بوده، اما نسبت به اهل بیت (ع) یک جایگاه ویژه دارد. به همین خاطر گفته‌اند اهل بیت (ع) حجت بر بقیه مردم هستند، و حضرت فاطمه (س) حجت بر حجج است. اگر بخواهیم مثال بزنیم مثل این است که شما یک چیز ارزشمند داشته باشید و عصاره‌ی آن را بگیرید. مثلاً گلاب؛ این عصاره خیلی فرق دارد با خود گل. و بعد از آن هم یک چیزهای خاصی از همین گلاب می‌گیرند که کمیتش بسیار کمتر است، اما کیفیت و قیمتش بسیار بالاتر. یک ویژگی خاص است؛

حضرت فاطمه (س) چنین جایگاهی دارد؛ مثل عصاره هستند، عصاره عصاره. و این قسمت با عصمت اهل بیت (ع) دیگر انگار تفاوتی دارد. چون عصمت اهل بیت (ع) همه سر جای خود است، اما نوعی معصومیت و اسرار ویژه در پاکی و طهارت حضرت صدیقه طاهره (س) وجود دارد که مختص خود ایشان است. به همین خاطر است که یک جایگاه ویژه دارد. البته اهل بیت (ع) دیگر هم هر کدام خصائصی دارند. این خصائص برای این است که کل نور الهی واحد است، اما این نور واحد برای آنکه در این جهان مادی به فعلیت برسد، نیاز به شرایط خاص دارد. همه اهل بیت (ع)

جایگاه ویژه داشتند، اما این مقام شهادتِ ویژه‌ای که برای اباعبدالله(ع) فراهم شده، مختص خود ایشان است و این خصیصه با ویژگی‌های دیگران منافات ندارد؛ این ویژگی خاص حضرت است، و آن ویژگی خاص دیگران.

«کَلِّهِمْ نور واحد». این نور واحد وقتی وارد یک دنیا، یک نشئه می‌شود، اهل‌بیت(ع) موظف‌اند طبق وظایف و دستورات الهی عمل کنند؛ و دستورات الهی متناسب با شخصیت بیرونی آن‌هاست. درون همه نور است؛ اما بیرون برای مثال، برای اباعبدالله(ع) شرایطی فراهم می‌شود که در آن شرایط امکان قیام موجود است و وظیفه‌اش قیام است. برخلاف امام حسن(ع) که وظیفه‌اش قعود و صلح و نرمش است. این نه به این معناست که از حیث شجاعت کمتر از سیدالشهداء(ع) باشد، نه اینکه توان این کار را نداشته باشد. هر آنچه سیدالشهداء(ع) دارد امام حسن(ع) نیز دارد، و هر چه امام حسن(ع) دارد، سیدالشهداء(ع) هم دارد.

در بعضی از نوشته‌جات اخیر من دیده‌ام که این‌ها را یک نوعی حمل بر خصلت‌های روانی کرده‌اند. این واقعاً جای تأسف دارد؛ فقط به تناسب درک خودشان، به تناسب ظرف خودشان، حوادث عظیمی که در تاریخ و ورای تاریخ است و هزاران شاهد برای آن وجود دارد مطرح می‌کنند و این نگاه سطحی است. این که این وقایع را حمل کنند بر رفتارهایی که بشر عادی انجام می‌دهد—مثلاً یکی عصبانی شده—در حالی که چنین نیست.

حادثه عاشورا، حادثه‌ای است که وقتی نصوص دینی را نگاه می‌کنید، انگار از اول خلقت تا قیام حضرت، همه تاریخ جهان یک نوع تمهیدی برای قیام سیدالشهدا(ع) و شهادتش است. این طور نیست که مثلاً یک حادثه‌ای اتفاقی باشد و خداوند به یک دلیل ساده و ابتدایی بنا داشته باشد که حضرت به شهادت برسد. در طول تاریخ بشر، گویی همه این قضایا مرتب و مرحله‌به‌مرحله شکل گرفته و ابعاد مختلفی در زمان‌های مختلف جمع شده است. زندگی بشر شکل ویژه‌ای پیدا کرده، اذهان آماده شده، شرایط خاصی فراهم آمده تا ناگهان آتشی روشن شود.

این آتش، حرارتی است که در قلب انسان‌ها ایجاد می‌کند. درست است که در عبارات آمده که مختص قلوب مومنین است اما این حرارت کل عالم را به هم می‌زند. علامه طباطبایی(ره) در بعضی از آثارش اشاره دارد که اگر این‌ها نبودند، اصولاً چیزی از فضیلت در عالم باقی نمی‌ماند و جابران و ظالمان و فاسدان موفق می‌شدند که هر نوع فضیلتی را از بین ببرند. این قیام می‌آید و سیر تاریخ بشر را—تاریخ ظاهری را—تغییر می‌دهد؛ سیر باطن را تغییر می‌دهد.

ظاهر عالم قدم‌به‌قدم آماده می‌شود برای قیام حضرت، و بعد این قیام حضرت دوباره شرایطی فراهم می‌کند که از زمان شهادت سیدالشهدا(ع) تا ظهور حضرت، جهان پیوسته ظلم و جور در آن تشدید می‌شود، فساد تشدید می‌شود، و آخرالزمان شرایطی پیدا می‌شود که در هیچ زمانی نبوده است. روایاتی که درباره آخرالزمان هست، همین را نشان

می‌دهد. حالا بعضی‌هایش را هم الآن ما می‌بینیم، البته آنچه در روایات هست به مراتب شدیدتر از این است و هنوز آن شرایط فراهم نشده است. این که مثلاً وضعیتی پیش می‌آید که از شما چیزی می‌خواهند که اگر تصدیق کنید کافر می‌شوید و اگر تکذیب کنید کشته می‌شوید؛ متن روایات این است. یا روایت دیگر: حضرت قسم می‌خورد، والله - چند بار قسم می‌خورد - که این امر ظهور، رخ نمی‌دهد مگر آنکه شماها به مرحله‌ای برسید که آب دهان به صورت همدیگر بیندازید؛ یعنی یکدیگر را تکفیر کنید و اندکی باقی بماند. این همان جهانی است که پر از ظلم و جور می‌شود از طریق قیام سیدالشهدا(ع) و آن آتشی که ایجاد کرده است؛ در عین اینکه این هست، باید ظرفیت بشر، ظرفیت عقلی بشر، برای چه چیزی آماده شود؟ برای قیام.

تمام عرایضم برای این بود که این نام بدون دلیل نمی‌تواند باشد، و دلیلش هم از همین دلیل‌های ظاهری نیست. روایاتی که اشاره می‌کنند، یک گوشه‌ای از متن را نشان می‌دهند؛ یعنی انگار جهان آفریده شده برای اینکه یکی از این اهل بیت(ع)، مظهر تمام زیبایی‌ها و پاکیزگی‌ها و عصمت‌ها و عصاره همه‌ی فضایل باشد؛ آن عصاره‌ای که هیچ کس، حتی اهل بیت(ع)، نمی‌تواند با او رقابت کند؛ البته رقابتی در کار نیست؛ ولی اگر با نگاه ظاهری و ضعیف خودمان نگاه کنیم، می‌بینیم در بعضی روایات انگار که خلقت عالم فقط به خاطر حضرت فاطمه(س) است. در برخی نصوص ما درباره مقام حضرت فاطمه(س) چنین تعبیری دیده می‌شود.

مثلاً مرحوم امام خمینی(ره) درباره مصحف فاطمه(س) عبارتی دارد؛ می‌گویند آنچه درباره حضرت فاطمه(س) در روایات نقل شده، برای هیچ کس نیست، حتی برای پیامبر(ص). نمی‌خواهم بگویم برداشت ایشان حتماً درست است، ولی ظاهر نصوص این گونه است که جایگاهی ویژه است. مثلاً عبارتی که حضرت صدیقه(س) هنگام مرگ‌شان، در وصیت روزهای آخر، به مولاعلی(ع) می‌فرمایند که من هرگز با تو مخالفت نکردم و امیرالمؤمنین هم پاسخ می‌دهد که «تو هرگز مخالفت نکردی». و روایتی را کنار این روایت در نظر بگیرید که پیامبر(ص) به امیرالمؤمنین(ع) می‌فرمایند: اگر جایی فاطمه(س) به تو امر کرد، آن را گوش کن؛ چون آن را من به او گفته‌ام. این خیلی عجیب است. یعنی در برخی روایات می‌بینید که ورای آن حقیقتی که انسان در حالت عادی می‌بیند - و آن هم درست است - حقیقت دیگری هم هست؛ چیز دیگری است. این که حضرت صدیقه(س) به مولاعلی(ع) امر کند و پیامبر(ص) هم به امیرالمؤمنین(ع) امر کند که اگر او گفت، این حرف من است، انجام بده. این مقام ویژه، همه‌اش در قالب یک کلمه است: «فاطمه»؛ یعنی عصاره‌ای از عصمت و صلاحیت و پاکی و تمیزی و «دیگرگونه بودن» که فقط در خودش هست. به همین خاطر این نام فقط نام خودش است؛ نام کس دیگری نمی‌تواند باشد.

مشهورترین لقب ایشان، «زهره» است؛ معنای لغوی اش یعنی چیزی که از حیث درخشش و زیبایی و نمود، روشن بودن متفاوت از همه چیزهای شبیه آن است — یک نوع درخشش و نمایی که مختص خودش است. در قرآن هم داریم:

وَاصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ ۖ وَلَا تَعْدُ عَيْنَاكَ عَنْهُمْ تُرِيدُ زِينَةَ الدُّنْيَا ۖ وَلَا تُطِعْ مَنْ أَغْفَلْنَا قَلْبَهُ عَنْ ذِكْرِنَا وَاتَّبَعَ هَوَاهُ وَكَانَ أَمْرُهُ فُرُطًا (کهف: ۲۸)

زَهْرَةُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا (طه: ۱۳۱)

یعنی آن جلوه و درخشش مادیات که حواس آدم را می گیرد؛ بدین سان باید مراقب بود و چشم را از کسانی که دنبال دنیا رفته اند برنگرداند، زیرا این درخشش دنیا است که آن ها را می گیرد.

کسانی که به افراط و تفریط می افتند و از جاده اعتدال خارج می شوند، «زَهْرَةُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا» آن ها را گرفته است و آشکار شده اند؛ «زهره» و «ازهر» بودن به معنای آن درخشش و نمایی است که در یک شیء پیدا می شود و انسان را جذب می کند. حضرت فاطمه (س) یکی از القابش از همین ماده است.

وقتی در تاریخ اسلام نگاه می کنید، می بینید که فاطمه (س) و فرزندان و نسلش چنین جایگاهی دارند — حتی مستقل از اعتقادات. با یک نگاه عادی به تاریخ اسلام توجه کنید که حضرت درخششی دارد که ویژه خود اوست؛ فردی که عمر کوتاهی داشته، حدود هجده سال و در حوادث اندکی حضور داشت اما مهم ترین آن همان هفتاد و پنج روز یا نود و پنج روز پس از رحلت پیامبر (ص) است که قضایای خاص رخ می دهد. حضرت با این حضور ظاهراً کم، آثار و جلوه هایی از طریق خود و فرزندان بر جای گذاشته که در تاریخ اسلام مورد اتفاق همه فرقه ها است؛ حتی ناصبی ها، حتی عثمانی ها، حتی مخالفینش. حتی کسانی که خانه حضرت را محاصره کردند و دستور آتش زدن دادند، وقتی دومی دستور آتش زدن صادر کرد، برخی غلامان حاضر نشدند اجرا کنند. روایت هست که هنگام صدور دستور گفته شد «ان فیها لفاطمه؟» می دانی چه می گویی؟ و این تأکید نشان می دهد که اینجا جای عادی نیست و نمی توان هر کاری کرد. این جمله به لحاظ ساختار زبان عربی چند تأکید دارد. حالا آن خبیث می گوید «برای حکومت همه کار حاضرم بکنم»، اما خود او حاضر نیست دستور را اجرا کند. همان فردی هم که اعتراض می کند، طبق نقل ها خود او در نهایت اقدام می کند و آتش می زند؛ اما پیدا است که همان جا نیز جلوه حضرت به گونه ای است که آنان حاضر به این اقدام نیستند و او تلاش دارد که دومی را از این کار بازدارد. البته موفق نمی شود و خود او هم از همان خبیث هاست.

در تاریخ اسلام که نگاه کنید، با اینکه ما شیعه اهل بیت (ع) از حیث عدد در اقلیت بوده ایم و هستیم در آغاز نیز تعداد اندکی داشتند؛ اصلاً چیزی به عنوان «شیعه» در فضای عمومی امت اسلامی ابتدا شناخته شده نبود و کم کم در طول زمان شکل گرفت. اکنون هم ما در اقلیتیم، در فشاریم، زیر ظلمیم، و این روشن است.

اما برای همه فرق اسلامی و همه کسانی که در تاریخ اسلام سخنی گفته اند، این پذیرفته است که این خاندان همچون حزبی در برابر انحراف جامعه اسلامی ایستادگی کرده اند؛ این مطلب مورد قبول همه بوده و هیچ کس در اصل آن تردیدی ندارد، حتی ناصبی ها. جایگاه حضرت صدیقه (س) نیز در متون و ادبیات اسلامی جایگاهی است که مورد اتفاق همه است؛ با اینکه این گونه نبوده که نخواهند این جایگاه را زیر سؤال ببرند یا نابود کنند، اما درخشش و تجلی مقام حضرت به گونه ای بوده که امکان مقاومت در برابر آن وجود نداشته است. همه شرایط و ویژگی هایی که در تاریخ رخ می دهد نشان می دهد که همواره چنین جایگاهی مورد قبول همگان بوده است، حتی کسانی که می کوشیدند اهل بیت (ع) را از میان بردارند؛ به نوعی راهی برای انکار این مقام نداشتند.

حضرت، با آنکه حضور ظاهری و دخالت سیاسی و اجتماعی گسترده ای در امت اسلامی نداشت - هم به دلیل عمر کوتاه خود، و هم به دلیل اینکه امیرالمؤمنین (ع) نیز تنها در یک دوره کوتاه پنج ساله حکومت داشتند و در این مدت گرفتار انواع مصائب بودند. مثلاً نهج البلاغه را نگاه کنید: این همه شماتت امت، «یا أَشْبَاحَ الرَّجَالِ وَلَا رِجَالًا»، این همه عبارت هایی که حضرت (ع) در مقام هشدار و تویخ فرموده اند، همه نشان می دهد که حضرت در چه شرایط سختی بوده است. در نهایت نیز آن قدر سیاسی های زمانش به او اعتراض کردند که خود حضرت می فرمود: کار به جایی رسید که به من می گویند آدم شجاعی هستی، اما سیاست بلد نیستی. حضرت می فرمود اگر اسلام دست مرا نبسته بود - به تعبیر امروز - من باهوش ترین مرد عرب بودم! سیاسی ها مانند ابن عباس و دیگران می آمدند و حضرت تأکید می کردند که هر حکومتی در ابتدای پیدایشش با دشمن قدری که سال ها ریشه دوانده روبه رو نمی شود؛ چند روزی صبر کن، مصلحت ایجاب می کند اکنون کاری به معاویه نداشته باشی تا بعد بتوانی هر کاری خواستی انجام دهی. معاویه و برادرش زمانی که حضرت حکومت را به دست گرفتند، بیست سال در شام سابقه داشتند. شامی که نومسلمان بودند و پیامبر را ندیده بود، اطلاعی از شرایط دینی و اهل بیت (ع) نداشت؛ برعکس معاویه و برادرش، خاندان ابوسفیان از آغاز آنجا حاکم بودند و همه امکانات را داشتند و از همان ابتدا در فکر به دست گرفتن حکومت بودند.

در قضیه قتل عثمان، همه شواهد نشان می دهد که معاویه خود یکی از کسانی بود که قتل عثمان را تشدید کرد و برنامه ریزی نمود. از آن طرف با مروان بن حکم دستش در یک کاسه بود و بعد همه این ها را ابزار قرار داد تا پیراهن

عثمان را عَلم کند و به عنوان خون‌خواه او قیام کند و از همان‌جا توطئه علیه حضرت را آغاز کند. سیاسی‌ها همه می‌گفتند مصلحت این است که چند روزی معاویه را نگه‌داری، هیچ به او نگویی تا حکومت تو ریشه بدواند؛ وقتی ریشه کرد، آن‌گاه هرچه خواستی انجام بده. همچنین درباره طلحه و زبیر، که خود از کسانی بودند که در قتل عثمان نقش داشتند و در ابتدا با حضرت هماهنگ بودند، سیاسی‌ها می‌گفتند چند روزی به آن‌ها یک استانداری بده تا حکومت تثبیت شود. اما حضرت نپذیرفت؛ فرمود من حاضر نیستم برای اینکه همه دنیا را به من بدهند، حتی یک ظلم بر یک مورچه کنم یا یک کار غیر اسلامی را تحمل نمایم. این شرایط حضرت بعد از حضرت فاطمه(س) بود؛ حکومتی لرزان، و پس از آن امام حسن(ع) و امام حسین(ع)، و بعد از امام حسین(ع) کار به جایی رسید که اهل بیت(ع) در سخت‌ترین شرایط قرار گرفتند تا زمان غیبت حضرت.

پس این جلوه و ظهور حضرت فاطمه(س) از کجا رخ می‌دهد؟ این چیزی فراتر از محاسبات عادی است. این نام «فاطمه زهرا» از همان حرکت حضرت فاطمه و مسمای آن ناشی می‌شود و نشان می‌دهد حضرت چه جایگاه ویژه‌ای داشته است. آنچه اکنون در این شب باید به مناسبت این مصیبت مورد توجه باشد، این است که چگونه می‌توانیم توجه و مراقبتی داشته باشیم تا به حضرت نزدیک شویم؛ نه اینکه فقط روضه‌ای بخوانیم و مقداری گریه کنیم و تمام شود - هرچند این‌ها هم ارزش خود را دارد و سنت‌هایی است با آثار بسیار - اما بهره بیشتر این است که انسان در مقام تبعیت از حضرت بتواند کاری و عملی انجام دهد تا حقیقت خود را به حقیقت فاطمی نزدیک کند.

آنچه در نصوص درباره حضرت فاطمه(س) آمده که شیعه فاطمه(س) از آتش مصون است، مراتبی دارد و آن مراتب به عمل ما بستگی دارد. این گونه نیست که در هر شرایطی مصون باشیم. در قضیه «زیدالنار» - برادر امام رضا علیه‌السلام - که در بصره شورش ایجاد کرد، بعد از مرگ هارون الرشید یک خلا در جامعه اسلامی ایجاد شد و بین مامون و برادرش امین دعوایی ایجاد شد و فرزندان موسی بن جعفر(ع) در این سرزمین پخش شدند و برخی قیام‌هایی داشتند.

خیلی از این‌ها در جاهای مختلف هستند؛ فقط امام رضا(ع) نیست که در مشهد دفن شده‌اند. بسیاری از این فرزندان حضرت - چون حضرت هم‌پُر فرزند بود - در جاهای مختلف سرزمین اسلامی مدفون هستند. و اکنون جاهایی که منتسب است به فرزندان امام موسی(ع)، بیشتر از تعداد فرزندان است؛ یعنی یکی دو جا به هر کدام از ایشان منتسب است، به دلیل اینکه در ایران و در سرزمین‌ها پخش شدند و بعدها مدارک و علائم مشخص و قطعی نبود که مثلاً این فرزند حضرت آیا واقعاً در این جاست یا نه. بنابراین دو سه جا به نام فرزند یا فرزندان منتسب است. و بسیاری از این‌ها نقل‌هایی هست درباره قیام‌شان و کشته شدن‌شان. و یکی از این کسانی که شورش داشت، زیدالنار بود. زیدالنار فرزند

حضرت موسی(ع) بود و در بصره شورش کرد. و این شورش، خصائص یک شورش مسلمانی مَبْتَنی بر معیارهای دینی نداشت. اگر بخواهیم مثال بزنیم، کارهایی شبیه داعشِ زمان ما می کرد؛ شبیه این، خانه های بنی العباس را آتش می زد و کارهای مختلف می کرد. و بعد مدتی مشغول و درگیر بود تا بالاخره مأمون بعد از اینکه شرایط حکومتی غلبه یافت، او را شکست داد و دستگیرش کرد و به مرو آورد. و بالاخره با یک نوع ظاهرسازی و با آن سیاستی که داشت، او را هدیه داد به حضرت رضا(ع) و گفت: این در اختیار تو باشد برای هر کاری که تصمیم می گیری. بعد حضرت آن جا یک مکالمه ای دارد با زیدالنار و با کلمات تند بسیار عتاب می کند که چرا این کارها را کردی. و از جمله صحبت هایش این است که: تو شنیده ای که فرزندان حضرت فاطمه(س) آتش بر آن ها حرام است؛ اما آن فرزندان بلاواسطه اند و فرزندان مستقیم، آتش بر آن ها حرام است. اما چه کسی گفته که ما هم این طور هستیم؟ مصونیت ما طبق عملمان است. بنابراین اینکه شیعه فاطمه(س) بر آتش مصون هستند به این معنا نیست که اصلاً جهنم نمی روند. طبیعتاً شیعه و شیعه بودن اصولاً هم در رفتار انسان، هم در سرنوشت انسان و هم در عاقبت انسان در آن دنیا مؤثر است. و در روایت ها گاهی درباره اثر شیعه بودن عبارت های تندی دارد که خیلی در جاهای عمومی نمی شود نقل کرد. در عبارت دارد که مثلاً در آخرالزمان شیعه را خیلی به عملش کار نداریم؛ صرف اینکه این تابع ما باشد، ما قبول می کنیم. نمی خواهیم بگویم روایت حتماً درست است؛ برای اینکه بگوییم شیعه گری اثر دارد ولی مرتبه دارد؛ هم مرتبه پایینش و هم مرتبه بالای آن به عمل انسان بستگی دارد. و این برکات حضرت فاطمه(س) با اعمال ما که بر انسان جمع می شود، و این حقیقت پاکی با شیعه بودن و با محبت اهل بیت(ع) و فاطمه زهرا(س) برای تک تک ما حاصل است، بدون تردید. اما این، فعلی نیست؛ بخش زیادی از آن بالقوه است، و چیزی که مانع به فعلیت رسیدن آن می شود این فضای زندگی پُر از آلودگی، مشغولیت ها، حب و بغض ها، هوی و هوس ها است. مثلاً در همین خیابان که عبور می کند، نگاه ها و یا چیزهایی که در طول روز می شنود، غیبتی که می کند، غیبتی که می شنود. مرحوم آقای ارباب(ره) گفته بود من به عمرم غیبت نکرده ام، غیبت هم نشنیده ام. غیبت نکردن عادی است؛ اما چطور غیبت نشنیده؟ این مراحل عمل، مراحل عمل فاطمی است، و آن «فُطِمَ» این طور است که فرد از غیبت شنیدن مصون می شود. این کار راحتی نیست. و ما این آلودگی هایی که داریم، مشغولیت ها، گرفتاری ها، کارهای زائد. در حال حاضر هم که فضای مجازی که همه گرفتار هستند. این ها مانع فعلیت است. راهش یک چیز است: استغفار. استغفار هم یک ظاهری دارد و یک باطنی. استغفار باید عمیق باشد. یعنی از زبانی که استغفار می کند «استغفرالله» می گوید، آن اثر خاص خود را دارد؛ اما همین طور عمیق تر بشود و انسان در وجود خودش متمرکز بشود، عمیق بشود، در وجود خودش فرو برود، اول اعمالش را پیدا کند، بعد ریشه های عملش را پیدا کند، بعد خصلت هایش را پیدا کند، بعد جنبه هایی از شخصیتش را پیدا بکند. این ها

مانع آن حقیقت فاطمی هستند. و همین طور عمیق بشود. و این عمر انسان در توجه به خودش، عمق استغفار است، این حقیقتی است که برای ما نجات بخش است؛ هرچند که این برای همه است، برای اولیای الهی هم بوده. کلامی که از پیامبر(ص) هست: « إِنَّهُ لَيَغَانُ عَلَى قَلْبِي وَإِنِّي لَأَسْتَغْفِرُ بِالنَّهَارِ سَبْعِينَ مَرَّةً »

گاهی بر قلب غبار می نشیند؛ به همین خاطر هر روز هفتاد بار استغفار می کنم که غباری که بر قلب من می نشیند از بین برود. وقتی پیامبر بر قلبش غبار می نشیند، برای ما دیگر خدا می داند چه می نشیند.